

به حکم کمیابی دلایل و اسناد عینی و صراحت نداشتن مدارك مکتوب، پژوهندگان مغرب زمین همواره بر وجود فرش گره‌بافته خوابدار (= قالی) در ایران ساسانی و تا قرن‌ها پس از آن به‌دیده شک نگریسته‌اند. پیش از آنکه قالی پازیرک در سال ۱۹۴۹ در گورهای یخ‌بسته سکایی پیدا شود و، بعدها، پاره‌های فرشهای گره‌بافته از غار عطار در عراق و شهر قومس خراسان به دست افتد، چنین برداشت شکاکانه‌ای پذیرفتنی و معقول می‌نمود. به همین سبب بود که استدلالها و استقراءهای پروفیسور آرتور آپهام‌یوپ و سی سیل ادواردز (که اولی پیش از کشف پازیرک کتاب بررسی هنر ایران را مدون و منتشر کرده بود و دومی از این اکتشاف تا پایان عمر بی‌خبر ماند) و دیگر فرش‌شناسان قبول عام یافت و تقریباً همگان پذیرفتند که فرشهای مورد اشاره مورخان و جغرافی‌نویسان مسلمان در سده‌های نخستین اسلامی بسا که از جنس گلیم و پلاس بوده و پُرز و خواب نداشته است. تعجب است که این اکتشاف بسیار مهم باستانشناختی بر مسیر «آکادمیک» تتبع و تحقیق اثر پایدار نگذاشته و دودلی و شکاکیت دوران پیش از پازیرک همچنان بردوام مانده است. حقیقت آنکه نه همان این اکتشافات و آفتابی شدن مدارك عینی بی‌خدشه در بخش عمده پژوهندگان غربی کارگر نیفتاده، که به تازگی گرایشی آشکار در جهت جابه‌جایی قالی پازیرک (و به مفهوم واقعی اصطلاح «گوربه‌گورکردن» آن) در محافل فرش‌شناسی غرب بالا گرفته است.<sup>۱</sup> این گرایش جهت‌دار و کم‌یا بیش سازمان یافته سبب گشته که یگانه دلیل و مدرک عینی قالبی عصر هخامنشی بار دیگر و به گونه‌ای دیگر «مدفون» گردد و به تبع آن اسناد مکتوب نخستین نیز از دیده اعتنا دور ماند. به جای آنکه این مدارك مکتوب در پرتو اکتشافات باستانشناختی از نو و با همت افزونتر و درخور کندوکاو شود، پژوهندگان «عصر پس از پازیرک» مفروضات «عصر پیش از پازیرک» را سخت چسبیده‌اند و رها نمی‌کنند.

به رغم دست‌یافتن بر دانستی‌هایی که نیم قرن پیش به دسترس نبود، روش پژوهش در قلمرو فرش‌شناسی هنوز بر همان پایه و در همان مسیر و دارای همان هدف و مقصد است که در سرآغاز تکوین دانش فرش‌شناسی بود.<sup>۲</sup> تازه‌ترین نمونه‌اش برخی مقالات فرش ایران است در *دایرةالمعارف ایرانیکا* (۱۹۹۰) که یا بر بنیاد اندریافته‌ها و مفروضات پیش از پازیرک استوار گشته یا آگاهانه در جهت جابه‌جایی تاریخی فرش پازیرک حرکت می‌کند.<sup>۳</sup>

#### مکتب شکاکان

استدلالمهای فرش‌شناسانی را که بر گره‌بافی در ایران باستان به

## فرش گره‌بافته در متون فارسی سده‌های نخستین اسلامی\*

سیروس برهام

دیدۀ تردید می‌نگرند چنین می‌توان خلاصه کرد: چون جغرافی نویسان و مورخان و سیاحان نخستین تنها توصیفات غیردقیق و نارسا و جسته گریخته از فرشهای بافته به دست داده و اسلوب بافت و ساخت این دستیافته‌ها را بیان نداشته‌اند، احتمال آنچه آنان توصیف کرده‌اند فرش گره بافته خوابدار و پُر زار نبوده و از جنس گلیم و زیلو بوده است.

قبل از هر چیز، باید گفت که این استدلال پایه‌های متین تاریخی ندارد چون با ابعاد زمانی و مکانی و اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی عصر این جغرافی نویسان و... راست نمی‌آید و درست به همین دلیل است که نمی‌تواند سر آغاز یک کار تحقیقی سنجیده و برخوردار از دقت و سنجیدگی علمی باشد. توقع بیجا و نهایت زیادۀ طلبی است که از نویسندگان سده‌های چهارم و پنجم هجری انتظار داشته باشیم که جملگی چیزها را به همان شرح و تفصیل تحلیلی وصف کنند که ما هزار سال بعد و در قرن بیستم می‌کنیم. چنین چشمداشتی فقط نیم گامی کمتر از آن است که از آنان بخواهیم اسلوب فنی بافت هر فرش را به همان شیوه تجزیه و تحلیل کنند که فرش شناسی عصر حاضر بدان نیازمند است (از چند و چون تار و پود تا نوع و مقدار گره و سبک مهر کردن سر و ته فرش) - شیوه‌ای نو زاده که هنوز نیم قرن هم بر آن نگذشته است. چشمداشت ما که تاریخنگار یا جغرافی نگار هزار سال پیش همه چیزهایی را فراهم آورد که امروز محل حاجت ماست، نه همان غیرتاریخی که دور از واقع بینی و انصاف علمی است. (از یاد نبریم که دانش فرش شناسی از حیث تعاریف و اصطلاحات و اسباب و ضابطه‌های شناسایی منشاء بافت و تشخیص قدمت نسبی دستیافته‌ها و نامگذاری نقشامیه‌ها و نگاره‌ها و تاریخچه آنها و... هنوز دوران کودکی را می‌گذراند. چه پنهان، هنوز خیل عظیم فرش شناسان - که اغلب عمری را وقف این دانش کرده‌اند - به یافتن حتی نیمه‌ای از این دانستیها و اسباب و ابزار کامیاب نشده است).

با این همه، در طول این جستار خواهیم دید و انصاف خواهیم داد که این پیشتازان جغرافیا و جامعه‌شناسی و اقتصاد، حداقل انواع و اقسام دستیافته‌های زمان خود را در حد ممکن و لازم مشخص داشته‌اند. آنان به وضوح تمام از گلیم و قالی بسان دو چیز متفاوت سخن گفته‌اند و عملاً آن خط فاصل باریک را، که مورد خواست و نیاز ماست، میان این دو قسم دستیافته ترسیم کرده‌اند. آنچه آنان وصف می‌کردند همان قدر برای مردمان روزگارشان مفهوم و روشن بود که برای خود آنان. فرشهای مورد توصیف این نویسندگان در زمان نگارش آن کتابها و رساله‌ها فرآورده‌هایی بود شناخته و مشخص و به درستی تعریف شده - به همان اندازه که پشم و پنبه یا زر و سیم چنین بود.

همان گونه که امروزه يك فارسی زبان یا يك ترك زبان الفاظ گلیم و زیلو را با قالی درآمیخته و اشتباه نمی‌کند و هر يك از این واژه‌ها دلالت بر شیئی معین و معروف دارد، این نویسندگان نیز هرگز ضروری نمی‌دانستند که هر فرآورده را به شرح تمام توصیف کنند تا خوانندگانشان به اشتباه نیفتند. (شرح و بسط آنچنانی کم از آن نیست که متوقع باشیم ماهیت زر و سیم و پشم و پنبه را به تفصیل بیان داشته باشند).

توسل به منطق و عقل سلیم، البته، همه جا و همه وقت کارساز نیست. ناگزیر، بر اسناد و مدارکی که از سده‌های چهارم و پنجم هجری به ما رسیده نگاهی می‌افکنیم تا ببینیم این مؤلفان دقیقاً چه چیزهایی را به وصف آورده و با کاربرد کدام واژه و تعریف و

#### حاشیه:

۱) گذشته از تلاش مداوم و خستگی ناپذیر اصحاب «پان تورکیسم» در جهت رساندن قالی بازریک به ترکان آسیای میانه، چندی است که چند پژوهشگر امریکایی (به پشت گرمی اعتبارات بنیاد فورد) در تلاش به اثبات رسانیدن این فرضیه هستند که قالی بازریک همان جایی بافته شده که پیدا شده است. «مدرک» این پژوهشگران همسانی رنگامیه‌ها و پشم مورد کاربرد این قالیچه و دیگر منسوجات پشمی است که از گورهای بازریک به دست آمده است.

گذشته از آنکه طرح و نقش و خیال و منطق طراحی و اسلوب بافت فرش بازریک و دیگر دستیافته‌ها و منسوجات همسان نیست و بسا که فرق بنیادی دارد (و سنجش این عوامل در شناسایی بافته‌های منقش اساس کار و وجه تمایز اصلی است)، و گذشته از ماندگی طرح و نقش زمینه فرش بازریک به «سنگفرش»‌ها یا قالیچه‌های سنگی آشوری، وجود این همسانی مادی بخودی خود چیزی را به اثبات نمی‌رساند مگر آنکه پشم و رنگ منسوجات دیگر مناطق شاهنشاهی هخامنشی با این باز یافته‌ها مقایسه شود و یکتایی اینها بر ما معلوم گردد - کاری که شدنی نیست، چون جز اینها هیچ دستیافته عصر هخامنشی به زمان ما نرسیده است. به عبارت دیگر، وقتی که کیفیت پشم و رنگ دیگر بافته‌های آن عصر بر ما پوشیده است چگونه می‌توان ادعا کرد این قسم مواد منحصر به منطقه آلتای بوده است؟!

۲) دانش فرش شناسی بسان رشته‌ای از تاریخ هنر پس از برگزاری نمایشگاه وین در سال ۱۸۹۱ اندک اندک در مغرب زمین پا گرفت. در آن اوان و تا چندین دهه پس از آن، مهمترین متن کهن فارسی درباره فرش و فرش‌بافی در سده‌های نخستین اسلامی، یعنی کتاب *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، هنوز پیدا نشده بود. این کتاب گرنامه یکتا به سال ۱۳۱۰ هجری در بخارا یافته شد و شرق شناس بزرگ روس و.و. بارتولد چاپ عکسی آن را شروع کرد که پس از مرگش در سال ۱۹۳۰ از چاپ بیرون آمد. ترجمه انگلیسی *حدود العالم* چند سال بعد به قلم میتورسکی انتشار یافت. بنابرین، تا نیمه‌های دهه چهارم قرن حاضر هیچیک از فرش شناسان بر این مهمترین و کهنترین سند مکتوب فرش‌بافی آگاهی نداشت و پیشگامان تاریخنگاری هنر فرش‌بافی (جون «ری اگل» و «بوده» و «لسینگ» و «زاره» و «کونل» و «مارتین») کار خود را در بی‌خبری از این سند اساسی تاریخی به پایان آوردند. شگفت آنکه کورت اردمان، که نخستین کتاب خود درباره تاریخ فرش‌بافی را در اواخر دهه پنجم این قرن، یعنی دهه سالی پس از کشف بازریک و بیست سالی پس از چاپ متن انگلیسی *حدود العالم* بدون ساخت، بر هیچ یک از این اسناد خدشه‌ناپذیر تکیه نمی‌کند و آشکارا گرایشی دارد بدان که مردمان ترك نژاد را مخترع فرش‌بافی بدانند (فراموش نکنیم که اردمان درست در اوج نهضت «پان تورکیسم» و «عصر آتاتورک» چند سالی در دانشگاه استانبول تدریس می‌کرد).

۳) بنگرید به مقاله «قالی ایران در دایرة المعارف ایرانیکا»، نشر دانش، سال دوازدهم، شماره‌های دوم و سوم.

اصطلاح از عهده این کار بیرون آمده‌اند. (برای آنکه از دگرگونیه‌ها و بدفهمیها و تحریفهای احتمالی ترجمه‌های دوری شود، تنها به متون کهن فارسی استناد خواهیم کرد، مگر آنجا که متون عربی یا ترجمه فارسی آنها به لفظ خاص و تعریف دقیق و یا روایت صریح ممتاز باشد).

از سده‌های چهارم و پنجم چهار کتاب تاریخ و جغرافیا به دست هست که در اصل به پارسی نگاشته شده و اغلب بطور دقیق و واضح انواع فرشهای بافته را از یکدیگر متمایز می‌سازد:

۱) *حدودالعالم من المشرق الی المغرب* که به سال ۳۷۲ هجری به دست مؤلفی ناشناس تدوین گشته و تا چند دهه پیش کسی از آن خبر نداشت.<sup>۲</sup>

۲) تاریخ سیستان، اوایل سده پنجم، که مؤلف آن نیز ناشناخته است.<sup>۳</sup>

۳) *زین الاخبار (تاریخ گردیزی)*، ۴۲۳ هجری، از ابوسعید عبدالحی گردیزی.

۴) تاریخ بیهقی، نیمه‌های سده پنجم، از ابوالفضل بیهقی. واژه‌ها و تعاریف و مصطلحاتی که نویسندگان این چهار کتاب درباره فرشهای دستبافت روزگار خویش به کار می‌دارند بدین شرح است:

الف) فرش که در اغلب موارد اعم است از اقسام مختلف بافته‌های گستردنی و افکنده‌نی؛ ب) *قالی/غالی* که بطور اخص و بدون استثناء به معنای فرش گره بافته خوابدار و پُر زدار است؛ پ) *بساط*، واژه‌ای که بطور کلی به مفهوم انواع گستردنیها و اغلب به تلویح و گاه به تصریح در توصیف فرش گره بافته پُر زدار به کار می‌آید؛ ت) *گلیم و بلاس و محفوری/محفور* که اقسام گوناگون دستبافته‌های بدون پُر زو گره (جز *زیلو*) را دربردارند. برخی از این الفاظ و نامها در طول زمان معنای نخستین خود را از دست داده و برخی مفاهیم تازه و دیگرگون پیدا کرده است. *بساط* از سده نهم بتدریج مفهوم و کاربرد دیگر یافته و محفوری نیز از میان رفته است. *قالی* و *گلیم* و *زیلو* امروزه روز درست به همان معنا و مفهوم هزار سال پیش به کار می‌رود. *بلاس* هم هنوز، کم یا بیش، به قسمی از *گلیم* یا به بخش *گلیمی* دستبافته‌های خوابدار اطلاق می‌شود.

اما، در این میان، فرش به گونه‌ای روزافزون مرادف با *قالی* گره بافته شده است. در فارسی معاصر و تداول مردم واژه *فرش* بطور عام رساننده مفهوم گستردنی خوابدار پُر زدار است و مفهوم نانوی *گلیم* را دربر نمی‌گیرد، مگر آنکه تصریح گردد. وقتی که می‌گوییم فلان به ناچار «فرش زیربایش را فروخت» منظور ما *قالی* است، که فرش متداول در خانه ایرانی است. از فقیر و غنی، نه *گلیم* و *جاجیم* و *زیلو* (و این روزها فرش ماشینی و

موکت) و اقسام دیگر گستردنی. این *قالی* است که در وقت عسرت و تنگی ارزش فروختن دارد، نه *گلیم* و مانند آن. در بازار فرش ممکن است *گلیم* و *زیلو* هم باشد، ولی اگر نباشد این محل دادوستد همچنان بازار فرش خوانده می‌شود. ولی هرگاه این بازار منحصر به خرید و فروش *گلیم* و *زیلو* باشد دیگر بازار فرش نیست، بلکه بازار *گلیم* یا *زیلو* بازار است. فرش فروش *قالی* فروش است، مگر آنکه جز بافته‌های *گلیمی* چیزی عرضه ندارد که در این صورت می‌شود *گلیم* فروش. همچنانکه «شرکت فرش ایران» از ابتدا در کار تولید و عرضه *گلیم* و *زیلو* نبوده و کارش منحصر بوده است به تولید و عرضه *قالی*. «موزه فرش ایران» هم اگر این چند تخته *گلیم* را نداشت به همان نام و نشان می‌ماند، ولی اگر *گلیم* و *جاجیم* و *زیلو* چیزی نداشت دیگر موزه فرش نمی‌بود و نام دیگر می‌گرفت.

حال ببینیم که نویسندگان سده‌های نخستین چگونه و به مدد کدام لفظ فرشهای دستبافته عصر خود را مجزا و متمایز می‌کرده‌اند. با *حدودالعالم* آغاز می‌کنیم که گوید: از فارس «*بساطها* و *فرشها* و *زیلویها* و *گلیمهای* با قیمت خیزد». آشکار است که مؤلف ناشناس به چند قسم متمایز گستردنی اشاره دارد (چهار و دست کم سه قسم) که در فارس سده چهارم تولید و مصرف می‌شده است. به ظاهر، تأکید بر ارزش و اهمیت آن قسم یا اقسام است که اول می‌آید (*بساط* و به اعتباری فرش)، بدین معنی که *بساط* و فرش از *زیلو* و *گلیم* برتر و «با قیمت» تر است. این وجه تمایز در دیگر جاهای *حدودالعالم* وضوح و صراحت افزونتر پیدا می‌کند، آنجا که گوید از سیستان «فرش افتد بر کردار طبری؛ و *زیلویها* بر کردار جهرمی»؛ یا آنجا که از «*بساط* و فرش و مصلی نماز [سجاده]... نیکو و پشمن» بخارا سخن به میان می‌آورد و از «*گلیمینه* و *بساط* پشمن» حدود چغانیان در ماوراءالنهر.<sup>۱</sup>

تمایز دقیقتر میان *بساط*، و *گلیم* و *زیلو* و برتری اولی بر دو قسم دیگر از *مسالك* و *ممالك* اصطخری آشکار می‌گردد که تألیف نیمه نخست سده چهارم او را در سده پنجم به فارسی برگردانده‌اند. به روایت اصطخری «از جهرم افکنده‌نیهای نیکو خیزد... و از غندجان... *بساطها* و *بردهای* نیکو خیزد، و سلطان را آنجا کارگاهست». اصطخری صراحت ندارد که «افکنده‌نیهای

می‌گردد و همه‌جا فرق بارز گلیم / محفوری / پلاس و قالی را به وضوح توان دریافت. به چند مثال بسنده کنیم:

«فرشهای گرانبایه از محفوریهای ارمنی و قالیهای اویسی»<sup>۱۳</sup>؛  
«... زربینه و سیمینه... و مشک و کافور و عناب و مروارید و محفوری و قالی»؛ «... دویست خانه قالی و دویست خانه محفوری»؛  
«... محفوری و قالی هزار دست»<sup>۱۴</sup>

اما، باز هم در سخن شاعران است که این فرق نمایانتر می‌گردد، آنجا که ناصر خسرو (در گذشته ۴۸۱ هجری) گوید:  
هر چند که پشم است اصل هر دو  
بسیار به است از پلاس، قالی  
یا به سخن سوزنی سمرقندی (در گذشته ۵۶۲ هجری):  
آن کل عفریت روی با همه زشتی  
قالی باقد همی و ایضاً محفور

\* ترجمه متن سخنرانی نویسنده است در «کنفرانس بین‌المللی فرش ایران» که در ۲۵ خرداد ۱۳۷۱ در تهران برگزار شد و اینک با برافزودن یادداشتهایی به چاپ می‌رسد.

نیکو»ی جهرم از چه قماش بوده است. لیکن، از عبارت «زیلویها[ی]... جهرمی» حدود العالم و عبارات دیگر آن کتاب می‌توان دریافت که جهرم شهرت خود را مدیون بوده است به زیلویهای نیکو، نه به «بساط و فرش و مصلی‌نماز نیکو و پشمین» و «بساطهای نیکو» که در بخارا و غندجان می‌بافته‌اند. از جانب دیگر، جای شك نیست که اگر سلطان همعصر اصطخری بر سر آن بود که به جای قالیهای نیکوی گران‌قیمت زیلویها یا گلیمهای فاخر فراهم آورد «کارگاه» خود را نه در غندجان که در جهرم برپا می‌داشت.

صاحب تاریخ سیستان، آنجا که از دست یافتن یعقوب لیث بر خزاین قلعه این‌واصل در خرمه فارس به سال ۲۶۱ یاد می‌کند، عبارتی دارد که در بردارنده تمایزی تلویحی است میان قالی ابریشمین و قالی پشمین. آن عبارت این است: «... ز آنجا همی درم و دینار و فرش و دیبا و سلاح قیمتی و اوانی [ظروف] زرین و سیمین برگرفتند، دون آنچه بر آنجا ماند از خورشاهای بسیار و فرش پشمینه که کسی دست فرا آن نکرد»<sup>۱۱</sup> ظاهر این است که در دژی که بر یعقوب لیث گشوده شده چندان فرش ابریشمین بوده که فرشهای پشمین را در خور اعتنا و غنیمت نمی‌دانسته‌اند. چون در هیچ‌یک از متون کهن تا عصر صفویان هیچ‌جا به بافته‌شدن گلیمهای ابریشمین در ایران اشاره نرفته، تقریباً یقین توان کرد که فرشهای ابریشمین خزانه فرمانروای تازی فارس همه قالی‌گره‌بافته بوده است.

اگر هنوز هم گره‌بافت بودن و گلیمی نبودن بساط (و فرش در اغلب موارد قدیم) محل تأمل باشد، این بیت فرخی سیستانی (در گذشته ۴۲۹ هجری) تردیدها را از میانه برمی‌دارد:

بساط - غالی رومی فکنده ام دو سه جای

در آن زمان که به سوی فکنده ام محفور<sup>۱۲</sup>

پیداست که شاعر را گشایشی فراهم آمده و مکتبی به هم رسیده که توانسته است گلیمهای محفوری ارزان‌بهارا برچیند و قالیهای خوابدار گرانبهارا برگسترده.

از نیمه‌های سده پنجم لفظ قالی یا غالی (که این ضبط قدیم تا نیمه‌های سده چهاردهم یا برجا هست) بسان جایگزین همیشگی و معادل اشتباه‌ناپذیر بساط و فرش گره‌بافته خوابدار پایدار

#### حاشیه:

(۴) بنگرید به حاشیه شماره ۲.

(۵) هر چند که ممکن است بخش دوم این کتاب از عربی به پارسی برگردانده شده باشد، بخش اول که مورد استفاده ماست به گواهی و استدلال شادروان محمدتقی بهار در اصل به پارسی بوده است.

(۶) محفور شهری بوده در کنار دریای سیاه که دستبافته‌های گلیمی آن چندین قرن شهرت پر دامنه داشته است.

(۷) زیلو فرش نخی گلیمبافت است که بطور متعارف به دورنگ (اغلب سفید و آبی) بافته می‌شده و بیش از همه جا در مسجدها می‌گسترده‌اند.

(۸) حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۳۰.

(۹) همان، به ترتیب صص ۱۰۲ و ۱۰۶ و ۱۰۹.

(۱۰) مسالك و ممالك، ابواسحق ابراهیم اصطخری، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۳۴.

(۱۱) تاریخ سیستان، به تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۴، ص ۲۳۰.

(۱۲) اشاره به گرانبهای قالی / غالی در برابر ارزانهایی گلیم و پلاس در این شعر (و نیز بیتی که از ناصر خسرو بیاید) ممکن است دلالتی باشد بر اصل و ریشه لفظ قالی / غالی، زیرا که غالی در لغت نفیس و قیمتی و خصوصاً «گرانقیمت، مقابل کم‌بها» (آندراج) است.

(۱۳) زین‌الاخبار (تاریخ گردیزی)، ابوسعید عبدالحی گردیزی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۸۸.

(۱۴) تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، به تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض، تهران، ۱۳۵۶، به ترتیب صص ۵۳۰ و ۵۳۸ و ۵۹۷.